

(1)

(من الواح عندلیب)

هو المنادی بالحق امام وجوه الخلق

الحمد لله الذى سخر شمس البیان بقدرته و قمر البرهان بسلطانه الذى بامرہ طوى ما انبسط فى ستة ايام ثم ارتفعت سموات العرفان اقرب من لمح البصر و ظهر المنظر الاكبر بما استوى مکلم الطور على عرش الظهور و نطقت السدرة امام الوجوه و به ارتفع النداء من الارض و السماء هذا ظهور ابترسم به ثغر الوجود من الغيب و الشهود و قرت العيون و تتورت الابصار الامر لله الواحد المقندر المختار تالله قد اتى اليوم و القوم فى ريب عجاب نسئل الله تبارک و تعالى ان يؤيد عباده على التقرب الى مشرق الانوار و يوفقهم على الرجوع الى باب فضله و على تدارک مافات عنهم فى سيد الايام و الصلوة و السلام و التكبير و البهاء على ايدى امره الذين ما منعهم ضوضاء الانام عن التقرب الى الله رب الارباب نبذوا ما سويه و اقبلوا اليه باستقامة انكسر بها ظهر الاشرار ما منعهم اعراض المعرضين و اعتراض المشركين الذين يتكلمون باهوائهم ليصدوا الناس عن سوء الصراط قل انه اتى بما يجذبكم الى الافق الاعلى و يقربكم الى مقام تنور بانوار بيان ربكم مولى الانام

يا عندلیب عليك بهائى و عنايتى هنيئا لك بما شربت رحيق البقاء من يد العطاء و قمت على خدمة الامر بقيام اضطربت به اصحاب القعود و ناحت به الاحزاب الا من شاء الله ربك مالک يوم القيام الحمد لله در جميع احوال بذكر و ثنا مشغولى و بر خدمت قائم اينکه دربارہ اعتراضات جناب سيد على ذکر نمودى بشرف اصغا فانز قل اعلم بعلم اليقين بان الله امر الكل بتبليغ امره و ما ترتفع به كلمة المطاعة بين البرية بعد از اين حکم محکم که از سماء اراده مالک قدم نازل کل باطاعت مکلفند اگر باوامر الهى فائز شدند و بما ينبغي عمل نمودند عند الله مقبول و الا الامر يرجع الى الامر و الغافل فى خسران مبین حق در کتب قبل جميع عباد را ابن خود خوانده و اين نظر بتجليات انوار نير رحمتى است که بر کل سبقت گرفتہ و بسيارى از آن ابناء مخالفت نمودند و هر منصفى گواهى داده و ميدهد بر آنچه از قلم اعلى جارى شده آيا در شيطان چه ميگويند که با جلالت قدر و مقام از مواقع و مکامن قرب و لقا محروم ماند بقول بعضى معلم ملکوت بوده آيا اين مقام را که عطا فرمود و در یک آن از اعلى مقام ملکوت باسفل مقام عالم ناسوت مقر يافت و از جميع فيوضات ممنوع و محروم با يفعل ما يشاء چه ميتوان گفت وقتى قابل عنايت و رحمت بود و هنگامى سزاوار غضب و نقت دربارہ حرم رسول الله تفکر نمايند آن حضرت روح ما سويه فداه فرموده کلمينى يا حميراء کلمى و اينکلمه عليا که از مشرق فم اراده مولى الورى جارى بر کمال عنايت و شفقت حضرت حاکیست و حال حزب شيعه ميگويند در باره اش آنچه را که کل ميدانند آيا آن

قبولرا سبب چه و این رد حزب شیعه را علت چه یکی از مطارنه انطاکیه گفته نفسیکه در انتها مردود میشد در ابتدا رسول شما چرا او را قبول فرمود و محرم فراش نمود؟ قل تفکروا یا قوم ثم انصفوا فیما نطق به مکلم الطور اذ استوی علی عرش الظهور و لا تکونوا من الظالمین یکی از اجله انصار که موسوم بطعیمه بود بعد از طلوع نیر حجاز از افق یثرب آنچه داشته با مهاجرین مساوات نموده و بعد مع کمال تقرب ظاهر شد از او آنچه که عین حقیقت گریست بعد از ظهور عمل مردود یهود اجتماع نمود و حضرت متفکر و متحیر چه که در اول امر چنین امور سبب اضطراب و انقلاب عباد است در آن حین جبرئیل نازل و این آیه را تلاوت نمود انا انزلنا الیک الکتاب بالحق لتحکم بین الناس بما اراک الله و لا تکن للخانین خصیما باری بما انزله الرحمن فی الفرقان رجوع نمایند درباره خلقت انسان میفرماید بل هم فی لبس من خلق جدید این حین غیر حین قبل و بعد است قل تفکر لعلک تتخذ الانصاف لنفسک معینا از این امور گذشته دو جهت در انسان موجود جهتی الی الله و جهتی الی نفسه وقتیکه لحاظ عنایت بجهت اول ناظر ذکر مینماید درباره او آنچه را که فوق آن در عالم خلق موجود نه

یا عندلیب علیک بهائی بگو در حضرت اسمعیل ابن حضرت صادق ع چه میگوئی این همان اسمعیل است که حضرات اسمعیلیه باو متمسک و متشبثند آن حضرت او را امام و وصی فرمود و حکم در این فقره ثابت بعد عزلش نمودند و این سبب اضطراب اصحاب شد و زراره که از اجله اصحاب آن حضرت بود عرض نمود آیا میشود امام عزل شود در جواب فرمودند بدا شد راوی این حدیث کلینی و معترض زراره هر دو نزد اصحاب رجال موثقتند قل انظروا لتعرفوا ما نطق به القلم الاعلی فیهذا المقام العزیز البدیع دیگر معلوم و واضحست که معترضین و معترضین در این مقام چه گفته اند منهم من قال اگر قابل نبود از اول چرا پیشوای خلق قرار فرمود و اگر قابل بود عزلش چرا مقام امام هدایت خلقت در رتبه اولی و در عقیده شما آن حضرت دارای علوم اولین و آخرین است لذا نباید چنین امری که مخالف و مغایر است از ایشان ظاهر شود باری ذکر این فقرات نظر بعقاید خود آن حزبست یشهد بذلک کل منصف و کل عالم و کل صادق امین در هر صورت جمعی از عباد در هر قرن و عصری اعتراض مینمودند بعد از غزوه احد اعراب اطراف بتهنیت قریش رفتند سلاقه که شوهر و پسرانش در محاربه کشته شده بودند بسفیان گفته اگر کسی قاتل شوهر و اولاد مرا بکشد صد نفر شتر باو میدهم از این کلمه نار طمع و حرص در سفیان مشتعل از مکه هفت تن از اعرابرا فرستاد در مدینه خدمت حضرت رسیدند و بر حسب ظاهر کسب اسلام نمودند و عرض کردند یا رسول الله جمعی از ما بایمان فائز شدند و بوحدانیت حق و رسالت تو مقرر را از حلال را امر نمائی با ما بیایند و احکام الهی و معترفند استدعا آنکه بعضی از اصحاب

و حرام تلقین نمایند از جمله عاصم را با بعضی دیگر طلب نمودند حضرت هم از میان اصحاب ده تن اختیار کرده فرمان داد که با آن جماعت بمیان قبائل شده تعلیم قرآن و شرایع کنند عاصم و من معه حسب الامر عازم آن حدود شدند و بعد از توجه و ورود وارد شد آنچه که سبب حزن اکبر شد از برای اهل یثرب و بعضی از منافقین بشماتت قیام نمودند که خدای محمد چرا او را خبر نداد که این جمع بنفاق مسلمانی گرفتند و در آنچه واقع شد حکم بر جهل و عدم علم آن حضرت نمودند یا ایها الناظر الی الوجه معترض لا زال بوده و خواهد بود و در یکمقام هم نفس مذکور بصدق تکلم نموده چه که اعمال این حزب در اول ایام نعوذ بالله منکر فی الحقیقه انسان نمیتوانست حمل نماید و لکن در باره این مظلوم بانصاف تکلم ننموده چه که آن جناب و مظاهر عدل و انصاف و صدق گواهی میدهند که این مظلوم بهمت تمام در لیالی و ایام بعد از ورود عراق باذن حضرت سلطان بتهدیب نفوس و تطهیر افئده و قلوب برخاست و از فضل و عنایت حق جل جلاله نزاع و فساد و جدال را منع نمود منعا عظیما فی الکتاب و عباد را باعمال طیبه و اخلاق مرضیه امر نمودیم قریب چهل سنه میشود که در هیچ محل نار حرب مشتعل نشده بلکه بکوتر نصاب الهی و حکمت ربانی علی قدر مقدور سکون و خاموشی پذیرفت امید آنکه از بعد آثار فساد و نزاع و جدال در عالم نماند نسئل الله تبارک و تعالی ان یؤلف بین قلوبهم و یؤیدهم علی تهدیب نفوس العباد و اصلاح البلاد انه علی کل شیء قدیر

یا عندلیب علیک بهائی در باره شخص مذکور از حق جل جلاله بطلبید آنچه را که علت ظهور عدل و انصافست این مظلوم هم از برای او میطلبید آنچه را که سبب رجوع الی الله است الهی الهی اید عبادک علی اعمال یتضوع منها عرف قبولک و علی اقوال تکون مزینة بعز رضائک و وفقهم علی اخلاق تنتشر بها رائحة ایامک ثم قدر لهم الرجوع الیک و الانابة عند امواج بحر عفوک انک انت المقدر علی ما تشاء بارادتك المهيمنة علی من فی السموات و الارضین و آنچه آنجناب در جواب القا نمودند بطراز قبول فائز هر یوم اعتراضات غافلین بر حضرت و اصحابش بوده و لکن الله اخذهم بقدرته و الارادة محت آثارهم بسلطانه و المشیة اخذهم اخذ عزیز مقتدر بعضی از اعتراضاترا ذکر ننمودیم امثال این امور از حد احصا خارج اگر بصر عباد از رمد هوی و قلبشان از نار بغضا فارغ و طاهر شود مشاهده نمایند آنچه را که الیوم از آن محرومند قل اعلم انا امرنا الکل بالتبلیغ و انزلنا فی شرائط المبلغین ما ینصف بها کل بصیر علی فضل هذا الظهور و عزه و عطائه و مواهبه و الطافه ینبغی لكل نفس اراد ان یتوجه الی الافق الاعلی ان یطهر ظاهره و باطنه عن کل ما نهی فی کتاب الله رب العالمین و فی اول القدم یتمسک و یعمل بما انزله الرحمن فی الفرقان بقوله قل الله ثم ذرهم فی خوضهم یلعبون و یری ما سوی الله کقبضة من التراب کذلک اشرق نور الامر فی

المأب من افق سماء ارادة الله المقتدر العزيز الوهاب و في قدم آخر يتوجه بكله الى الوجه و بلسان السر و الحقيقة مقبلا الى البيت الاعظم يقوم و يقول تركت ملة قوم لا يؤمنون بالله و هم بالآخرة هم كافرون اذا فازت نفس بالمقامين و الامرین انها كانت مرقومة من اهل البهَاء من القلم الاعلى في الصحيفة الحمراء طوبى از برای نفسیكه امام كعبه الهی قیام نمود و عمل نمود بآنچه از امر حقیقی و مشرق وحی الهی در این حین نازلشد

يا عندلیب عليك بهائی نیر شرایط مبلغین بمثابه آفتاب از آفاق سموات الواح الهی ساطع و لائح و مشرق عجب است الى حین ملتفت نشده اند حکم بتبلیغ از سماء امر مخصوص کل نازل یعنی کل بآن مأمورند و همچنین شرائطی که ذکر شده از حق بطلب کل را مؤید فرماید بر آنچه سزاوار است بعضی از سائلین که در مجالس وارد میشوند مقصودشان اطلاع بر احکام الهیست و برخی محض استهزاء و الفآء شبهه در قلوب بعضی ان ربك معهم یسمع و یری و هو السميع البصیر و در مقامی این کلمات عالیات نازل ینبغی لمن اراد ان یبلغ امر مولیه ان یزین رأسه باکلیل الانقطاع و هیكله بطراز التقوی و فی مقام آخر ینبغی لكل مبلغ ان یدع ما عنده و ما عند القوم ناظرا الى ما عند الله المهیمن القیوم این مظلوم مکرر در این مقامات ذکر نموده آنچه را که هیچ منصفی آنرا رد ننموده لعمر الله اگر معدودی بآنچه حق اراده نموده عمل مینمودند هر آینه انوار آثار قلم اعلى عالمرا احاطه مینمود از بعضی از نفوسیکه خود را بحق نسبت داده و میدهند ظاهر شده آنچه که سبب فزع اکبر است قلنا و قولنا الحق لیس البلیة سجنی و ما ورد من اعدائی بل من الذین ینسبون انفسهم الى نفسی و یرتکبون ما ینوح به قلبی و قلمی و کل عالم خبیر و کل عارف بصیر مکرر امثال این آیات از سماء عنایت الهی نازل و لکن آذان آلوده بقصصهای موهومه از اصغآء کلمات عالیات محکمت محروم و ممنوعند اگر یک آیه از آیات منزله را فی الحقیقه اصغا نمایند البتة از ما عندهم بما عند الله راجع شوند و شهادت دهند بر فضل و عنایت و عدالت حق جل جلاله در باره کل باید عدل و انصافرا مسئلت نمائید قل الهی الهی اید عبادک علی الرجوع الیک و المشاهدة فی آثار قلمک الاعلى بعینک ای رب لا تمنعهم عن بحر جودک و شمس عطائک و لا تبعدهم عن ساحة قدسک ای رب اسئلک بنور امرک الذی عند ظهوره محت آثار الشریک و النفاق ان تبدل اریکة الجهل بسریر العلم و العرفان و عرش الظلم و الاعتساف بکرسی العدل و الانصاف انک انت المقتدر العزیز المنان و در یکمقام این آیه مبارکه نازل و هر صاحب سمعی حنین قلب این مظلومرا از آن اصغا مینماید انک قد خلقت لنصرتی و خدمة امری و لکن نصرت اعدائی بعمل کان اقوی من جنود الملوک و السلاطین فی الحقیقه الیوم عمل نالایق از حزب الله ناصر اعداست نه ناصر اولیا

یا عندلیب لئالی حکمت و بیان را محض صاحبان بصر از خزائن قلم اعلی ظاهر فرمودیم که مظاهر عدل و انصافرا بذروه علیا جذب فرماید از حق بصر و سمع باید طلب نمود قد ظهر ما لاظهر فی العالم لا من قبل و لا من بعد یشهد بذلك ام الكتاب فی ملکوت البیان طوبی للسامعین و طوبی للفائزین این خلق را دیده ای و میشناسی اکثری بطنین ذباب مشغول و از تغردات حمامات فردوس اعلی ممنوع و محروم در معرضین بیان تفکر نما که باجنحه او هام در هوای او هام طائرند الی حین آگاه نشده اند ربی را که اخذ نموده اند که خلق نموده بعینه بمتابه حزب شیعه بروایات متوهمین مشغولند و از حقیقت امر غافل و محبوب القای کلمه از حق بوده و هست دیگر عمل بعاملین راجع من عمل فلنفسه و من اساء فعلیها بگو ای عباد حق با کلمه یفعل ما یشاء آمده و اعتراضات عالم نزد این کلمه معدوم و مفقود میفرماید انه لو یحکم علی الارض حکم السماء او علی السماء حکم الارض لیس لاحدان یعترض علیه اگر سمع و بصر یافت میشد نازل میشد آنچه که کره خاکرا از افلاک بگذراند و لکن از برای متوهمین طنین لائق کتاب مبین لازم نه بگو ای اذن عالم این یک کلمه را بشنو حضرت نقطه یعنی مبشر روح ما سویه فداه در جواب سؤال یکی از حروفات حی علیه بهاء الله الابهی در ذکر من یتظهره الله جل جلاله و عم نواله و روح الامر و الخلق فدائه میفرماید قوله عز ذکره اگر یک آیه از آیات من یتظهره الله تلاوت کنی اعزتر خواهد بود عند الله از آنکه کل بیان را ثبت کنی زیرا که آن روز آن یک آیه ترا نجات میدهد ولی کل بیان نمیدهد انتهی حال ملاحظه کن چه مقامی را باو هام و ظنون تارکند و بچه مقامی متمسک ذرهم فی خوضهم ذرهم فی غفلتهم ذرهم فی او هامهم ذرهم فی ظنونهم یلعبون لا اله الا هو المقتدر المهیمن القیوم اینکه در باره اختر ذکر نمودی بعنادی ظاهر شده که شبه و مثل نداشته و ندارد بدراهم نالایقه و آمال لا تغنی عمل نمود آنچه را که حقیقت وجود نوحه نمود آنجناب و جمیع اصحاب میدانند اصفهانی بی انصاف مال افنان و سایر احباب را بظلم تصرف نمود و باآتش حرص و هوی بشائی مشتعل که غیر حق از احصای آن عاجز و قاصر در این ایام حکومت از او اخذ نمود و لکن الی حین بصاحبش نرسیده تا از بعد چه شود و حرص و طمع چه ناری ظاهر نماید در اکثری از الواح کل را بامانت و دیانت و صدق و صفا امر نمودیم و لکن بعضی مقام امانت و عفت و صدق بخیانیت و مفتریات تمسک جستند لاجل اکل اموال الناس بالباطل و بعضی در این ارض باعمال ناشایسته مشغول محض حفظ آن نفوس را امر بخروج نمودیم و لکن عمل نمودند آنچه را که هیچ غافلی عمل ننموده مقصود از خروج حفظ و عنایت بوده و لکن عداوت احداث نمود انا اردنا لهم النور و الحفظ و هم ارادوا لنا الظلم و الافتراء و ما دعاء الظالمین الا فی ضلال باری اعراض و اعتراض تخصیص باصفهانی و رفیق او نداشته حاجی محمد کریم خان کرمانی در هر سنه یک کتاب رد نوشته و همچنین سائر جهلاء که باسم علم معروفند و صاحب التواریخ در باره حضرت اعلی نوشته آنچه را که هیچ

زندیقی ننوشته از حق میطلبیم عباد را مؤید فرماید تا بعدل و انصاف در آثار و ما ظهر من عنده ملاحظه و تفرس نمایند و اگر باین توفیق فائز گردند کل بکلمه مبارکه ترکت ملة قوم اعرضوا عنک و جادلوا بالباطل ناطق گردند ان التأييد في يده و التوفيق في قبضته يفعل مايشاء و يحکم مايريد و لکن اعمال عباد ایشانرا از مشاهده امواج بحر بیان مقصود عالمیان منع نموده ابصار از مشاهده و آذان از اصغاء ممنوعند انشاء الله از بعد فائز شوند بآنچه که سزاوار است امروز اخلاق و اعمال ناصر و معینند باید آنجناب کل را بطراز اخلاق مرضیه و اعمال طیبیه بیاریند و بعدل و انصاف متذکر دارند لعمر الله ان المظلوم في فم الثعبان يذكرهم و ينصحهم لوجه الله و ما اراد منهم جزاء و لا شيئا و يرى نفسه في خطر عظيم چه که ستر نمودیم و بکمال تصریح کل را بآنچه سبب ارتفاع و ارتقاء است امر نمودیم اینکه در باره محبوسین و انفاق بعضی ذکر نمودید لله الحمد ایشانرا موفق نمود بر عملی که بعز رضا فائز و بطراز قبول مزین نسئل الله تبارک و تعالی ان يفتح علی وجوههم ابواب الفضل و العطاء و يقربهم اليه و يؤيدهم علی نصره امره بجنود الحكمة و البيان و الاعمال و الاخلاق انه علی كل شيء قدير

یا عندليب هل ترى من يجد حلاوة بياني او ينصف فيما ظهر من عندي و هل ترى من يطير باجنحة الانقطاع في هذا الهوآء؟ قل يا قوم اگر این امر اعظم را انکار نمائید چه امری لایق اقرار است و یا قابل اثبات بگو این اثباترا محو اخذ ننماید و این قیام مقدس از جلوس و قعود بوده و هست و آنچه از قلم اعلی جاری البته ظاهر شده و خواهد شد و لایبقی من حرف الا وقد يراه المنصفون مستويا علی عرش الظهور ان ربك يعلم و يقول و الناس اكثرهم لا يعلمون اینکه در باب نشر الواح و انتشار آثار و ذکر غصن اکبر نمودید کل بمشاهده و اصغاء فائز گشت الحمد لله آنجناب را مؤید فرمود بر آنچه سبب تهذیب نفوس و ارتقاء کلمة الله المطاعة بوده غصن اکبر چندی قبل بجهت اجرا توجه نموده نسئل الله ان يؤيده علی نصره امره و ارتفاع کلمته و ارتقاء عباد و يوفقه علی تطهير القلوب و تنزيه النفوس انه هو المقتدر العزيز الوهاب ذکر ابن جناب مرحوم مرفوع میرزا آقا علیه بهاء الله الابهی را نمودید لله الحمد از افکارش ابکار ذکر و ثنا بزبور فصاحت و بلاغت مزین چون در ذکر مقصود اخیار ناطق لدى العرش مذکور و بنور قبول منور نسئل الله تبارک و تعالی ان يوفقه علی ما يحب و يرضى و يفتح به ابواب القلوب باسمه العزيز المحبوب یا نصر الله قد ذکرک من طار فی هوآئی و تمسک بحبلی ذکرناک بذکر به توجهت الوجوه الی مالک الکرم و الجود اشکر و قل لک الحمد بما ذکرنتی و انزلت لی ما ینادی کل حرف منه بعنايتک و رحمتک و فضلک و عطائک ای رب ترانی منجذبا بآیاتک و مشتعلا بنار محبتک اسئلك ان تجعلنی ثابتا راسخا فی امرک الذی به اضطربت الافئدة و العقول لا اله الا انت الفرد الواحد العزيز الودود یا نصر

الله عليك بهاء الله و عنايته اذكر من قبلى امك انها فازت بذكرى من قبل طوبى لها نشهد انها فازت بجوهر لا عدل له و بلؤلؤ جعله الله مقدسا عن الاشباه و الامثال و هما حبي العزيز البديع ذكرها من قبلى و بشرها بعنايتى و نورها بانوار نير معرفتى ان ربك هو المشفق الكريم

يا عندليب نفوس مذكوره در نامه آنجناب بذكر فائز الحمد لله الذى ايدهم على الاقبال فى يوم فيه اشتعلت نار الاعراض و فازوا بالاصغاء اذ منع عنه اكثر العباد طوبى لقلوب تنورت بنور العرفان و لوجوه توجهت الى انوار وجه ربها الرحمن و لعيون قربت بنور الايقان و لاذان فازت باصغاء النداء اذ ارتفع بين الارض و السماء نسئل الله ان يؤيدهم على الاستقامة الكبرى على امره الاعز الارفع الاعلى بحيث لا تمنعهم جنود الارض و لا صفوفها و لا تخوفهم ضوضاء الجهلاء و لا عرفائها و يقدر لهم نورا يمشى امام وجوههم فى كل عالم من عوالمه انه هو العزيز الكريم و هو الغفور الرحيم انا ما ذكرنا اسمائهم حكمة من عندنا و انا الامر الحكيم النور الساطع من افق سماء رحمتى عليهم و على اللأئى اقبلن و آمن بالفرد الخبير مخلصين و مخلصات و قانتين و قانتات و ذاكرين و ذاكرات و مقبلين و مقبلات كل در ساحت مظلوم المذكورند و آنجناب ايشانرا باين بشارت عظمى منور و مسرور دارند اينكه شخصى در باره حجاب ذكر حكم و انزال لوح نموده اكثرى باصغا اكتفا مينمايند و بما تشتهى النفس و الهوى تمسك ميجويند

يا عندليب اگر مقدسا عن البغى و الفحشاء و مزينا بالبر و التقوى مشاهده ميگشتند كل بتجليات انوار نير اطمينان و ايقان و غنى منور ميشدند اخذوا ما عند القوم و نبذوا ما عند الله جزاء لاعمالهم تو شاهد و عالم گواه كه اين مظلوم بعد از اشراق نير آفاق از افق عراق بدو قاصد حقيقى و پيك معنى در ليالى و ايام اهل ايران را بافق عنايت مقصود عالميان دعوت نمود و آن دو پيك آمه و خامه بوده در جميع احيان كوثر نصح از قلم جارى و سلسبيل بيان باراده امام وجوه ظاهر و مقصودى جز اصلاح عالم و تهذيب نفوس امم نبوده در اوائل امر اعمال بقسمى منكر مشاهده ميشد كه هر بصيرى بحق پناه ميبرد و هر سميعى در ليالى و ايام بعجز و ابتهال نجات ميطلبيد تا آنكه از فضل و عنايت بتحرير و بيان فى الجملة اعمال شنيعه باعمال طيبه و اخلاق غير مرضيه بمرضيه تبديل گشت از حق بطلب ناس را تأييد فرمايد بر عرفان مقصود اين مظلوم چه اگر آگاه شوند خود اقرار نمايند آنچه را كه حال منكرند نسئل لهم التوفيق فى كل الاحوال انه هو الغنى المتعال ذكر مرحوم مرفوع حسن خان را نمودند كه در سجن معرضين و منكرين بافق ابهى و رفيق اعلى صعود نموده طوبى له و نعيمان له لعمري قد فاز بما لا فائز به احد من قبل يريه المقربون فى هذا الحين على مقام كريم انا كنا معه اذ اراد الحضور و اللقاء و ذكرناه بما ماج به بحر الغفران فى الامكان و هاج عرف عناية الله

رب العالمين و انزلنا له ما قرت به اعين العارفين و ارسلناه الى ارض الطاء ان رحمة ربك احاط الوجود من الغيب و الشهود ويل للذين ما عرفوا مقامه و عملوا ما ناح به كل منصف و ذرفت به دموع العاشقين هل يبقى الذين ظلموا او يجدون لانفسهم حين الاخذ من مفر او من مهرب لا و بياني الذي به انجذبت حقائق الملائة الاعلى و الفردوس الابهى و الجنة العليا قل الهى الهى ألف بين قلوب عبادك و عرفهم ما اردت لهم بجودك لو يعرفون لينوحون على انفسهم و سيكون على ما فات عنهم فى ايامك اى رب لا تدعهم بانفسهم و لا تمنعهم عن التقرب الى شمس عرفانك انك انت المقتدر على ما تشاء ثم اجعل اجر الذين نقلوه كنزا لهم عندك انك انت الفضال الامين و الحافظ الحارس المعين ذكر نفوس اخرى هم كه با او بوده در الواح از قلم الهى جارى و نازل هنيئاً لهم ذكر ضلع جناب قاسمخان عليه بهاء الله را نمودند فلما اردنا ذكرها سمعنا النداء من شطر العظمة و الكبرياء و رودها فى الجنة العليا و استقرارها فى غرفة رقم على فوق بابها قد بنيت هذه الغرفة لاهل البهاء نسئل الله ان ينزل عليها فى كل حين ما تقر به عينها و يفرح به قلبها انه هو الغفور الرحيم ذكر ام و اختين را نموديد طوبى لهن و نعيما لهن ان المظلوم فى السجن الاعظم اراد ان يذكرهن بما تبقى به اسمائهن بدوام ملكوت الله العزيز الحميد طوبى لك يا امتى و ورقتى بما اظهر الله منك من قام على خدمة امرى و ذكرى بين عبادى و ثنائى بين خلقى قد وفقه الله تبارك و تعالى على نشر آثاره التى بنورها اشرفت الارض و السماء و تنورت الافئدة و القلوب و قدرنا لك بعض اجره فى تبليغ الامر و اظهار الكلمة بالحكمة و البيان

يا عندليب كبر عليها من قبلى و بشرها بعنايتى و رحمتى التى سبقت الاشياء و نورى الذى اثار به الوجود و نذكر اختك فى هذا الحين و نبشرها بعناية الله رب العرش العظيم يا ورقتى عليك بهائى و رحمتى نسئل الله تبارك و تعالى ان يزيناك بقميص العرفان و ينورك بانوار الايقان و يقدر لك ما قدره لامائه اللائى طفن العرش انه هو السامع المجيب و نذكر امتى الاخرى طوبى لاذن سمعت نداء يا امتى و يا عبدى و لقلب اقبل الى الله مالك يوم الدين افرحى بذكرى اياك و سبحى بحمد ربك العزيز العظيم و نذكر امائى فى الاطراف و نبشرهن بما قدر لهن من لدى الله الفرد الخبير ان التى فازت بالاقبال انها من اعلى الرجال عند الله طوبى للفائزات و الفائزين الحمد لله رب العالمين ذكر جناب غلامعلى را نموديد يا غلام قبل على هل تقدران تسمع بياني باستقامة تفتح به ابواب اذان من فى الامكان و هل تقدران تنطق ببيان تنطق به السن العالم؟ قل لا و نفسك الا بحولك و قوتك و لله خزائن البيان لو ينزل آية منها او يظهر لؤلؤ منها لترى الناس سكارى من رحيق بيان الله مولى الورى ان ربك هو المقتدر على ما يشاء و هو الفضال الكريم قد ذكرك من قام على خدمة امرى و طار فى هواء حبى ذكرناك بايات ظاهرها نور و

باطنها رحمة و فی باطن باطنها ما ینادی بهذا النبأ العظیم البهأ علیک و علی الذین ما خوفتم
سطوة کل غافل مریب

یا عندلیب نفوسیکه اقبال نمودند و بمحبت با آنجناب معاشرت کردند و بقبول ما نطقت فی هذا الامر الاعظم فائز گشتند و هم چنین امائیکه کسب رضا نموده‌اند و طلب ذکر از مولی الاذکار کرده اند کل بتجلیات انوار آفتاب عنایت مقصود عالمیان فائز امروز بحر موج و شمس مشرق و نور ساطع هر نفسی اقبال نمود و بخدمت اولیا فائز گشت او از اهل بها در قیوم اسماء از قلم اعلی مذکور و مرقوم اولیای آن ارض را سلام و تکبیر برسان و هم چنین اماء موقنات را در ظاهر اسامی مستور و لکن در باطن ظاهر و مشهود این ایام حکمت الهی سبقت گرفته انه هو العظیم الخیر عنده علم کل شیء فی کتاب مبین ذکر جناب حاجی علی را نمودید و هم چنین توجهش بشطر اقدس اوامر و احکام الهی هر یک بمقتضیات حکمت مشروط جناب حاجی علی علیه بهائی باید در آنچه از قلم اعلی جاری شده ملاحظه نماید اگر مطابق بحرکتست حرکت نماید و اگر موافق سکونست ساکن باشد از آن گذشته باید که اول مصروف راه را معین نماید و بعد حرکت کند بیع املاک هم نزد مظلوم محبوب نه مگر در ادای دیون بسیاری از نفوس لاجل ادای حقوق الله اراده بیع نمودند و منع نمودیم

یا عندلیب بلایای این مظلوم سبب اعظمش اجتماع نفوس در حول بوده در سجن جمعی از هر قبیل موجود حال از صغیر و کبیر و اناث و ذکور قریب سیصد نفس موجودند دیگر باقی معلوم و واضحست بعضی بمتابه جبل ثابت و راسخ و برخی بمتابه نور منیر و بعضی هم یعلو مرة و یسفل اخری و حق با کل بعنایت کبری سلوک میفرماید بیست و یک سنه با این جمع در سجن ساکن قل القدرة لله رب العالمین الحکمة لله مقصود العارفين الرأفة لله معبود من فی السموات و الارضین الشفقة لله مولی الاولین و الآخرین جلال در توجه اذن داشته و اما آن دو نفس دیگر بعد از ورود در پرتسعید طلب اذن نمودند و از بحر فضل محروم نماندند ان ربک هو السامع المجیب باری شرایط نفوسی که باذن فائزند اینست اول صحت مزاج و صحت بدن ثانی اسباب سفر از نقد و غیره و شرطیکه اعظم شرایط است تحصیل اذنست در محل و مقام و اگر کل موجود باشد و حکمت اقتضا ننماید حرکت و توجه جائز نه حق میفرماید و لله علی الناس حج البیت و بعد میفرماید من استطاع الیه سبیلا از حق میطلبیم کلرا تأیید فرماید تا عمل نمایند آنچه را که بآن مأمورند از مطلع امر ظاهر نمیشود مگر آنچه سبب علو و سمو و محبت و الفت و اتحاد عباد است انه هو الأمر الحکیم اینکه در باره توجه عباد و اشتعال ایشان ذکر نمودی که در هر سنه جمع کثیری نظر بتشویق چاوشها قصد افق اعلی و ذروه علیا مینمایند این مقام مقام شکر است چه که نفوذ قلم اعلی عباد را به این مقام آورده مع

اعراض کل جواهر وجود را باراده مطلقه اخذ کرده مع آنکه در ایامی ظاهر شده که از هر جهتی صفوف و الوف و مدافع و سیوف موجود مع ذلک منقطعا عن العالم کل را دعوت نمودیم بآنچه سبب ارتفاع وجود و ارتقاء نفوس و راحت عباد و تعمیر بلاد است این ظهور ظهور رحمت کبری و عنایت عظمی است چه که حکم جهاد را از کتاب محو نموده و منع کرده و بمعاشرت با جمیع ادیان بروح و ریحان امر فرموده آن جناب دیده و میدانند آنچه از قلم اعلی در زیر و الواح نازل شده فساد و نزاع و جدال ممنوع و هم چنین امر نمودیم بقرائت کتب قوم جمیع این امور عنایتی است بزرگ از برای عباد چه که از قبل ممنوع بودند و بجهاد مأمور استعمال لباس اجنبیه و ملاحظه کتب آن قوم از قبل ممنوع و آثار منع در کتب موجود و مشهود و لکن در اینظهور اعظم سد منع برداشته شد و بجای آن حریت عطا و عنایت گشت انشاء الله آن جناب بفتح مدائن قلوب بروح و ریحان مؤید شوند و باننتشار آثار بحکمت و بیان موفق انه یمدک بجنود البیان انه علی کل شیء قدیر و نبشرك فی هذا الحین بحضور ما ولد من اباکار افکارک و اشرق من افق خلوصک و خضوعک و خشوعک و قرء امام الوجوه نسئل الله ان یعطیک اجرا فی کل عالم من عوالمه و یقدر لک ما یکون باقیا ببقاء ملکوته انه هو الفضال الکریم و المؤید العزیز الخبیر اولیای هر محل را از قبل مظلوم سلام و تکبیر برسان و بانوار نیر بیان رحمن منور دار استدلالیه آن جناب بساحت اقدس فائز این ایام انشاء الله ملاحظه میشود نسئل الله ان یظهر لک فی ذکره و ثنائیه ما تنجذب به القلوب انه هو المقندر العزیز المحبوب النور المشرق من افق سماء بیانی علیک و علی من یسمع قولک فی هذا النبأ الاعظم و هذا الامر العظیم